

مالی در مقیاس وسیع، که خودش آن‌ها را تسهیل کرده بود، با حمایتی که از تمرکز مصنوعاً شتاب‌زده سرمایه از خود نشان داده بود، و با مصادره بخش بزرگی از سرمایه‌ها، از لحاظ اقتصادی، به خانه خرابی افراد این بخش انجامیده بود. امپراتوری، از لحاظ سیاسی، این افراد را از صحنه بیرون رانده، از لحاظ اخلاقی، با دایر کردن محافل عیش و نوش هرزگی‌هایش، دیگی غیرت‌شان را به جوش آورده، با دوباره سپردن کار تعلیم و تربیت کودکان به برادران بیسواد مذهبی به باورهای ولترمآبانانه آنان [دائر بر جدایی آموزش و پرورش از کلیسا و مذهب] توهین روا داشته، و، سرانجام، با فرستادن آنان به حالت سر به زیر در جنگی که، با همه ویرانی‌هایش، جز یک تسلی چیز دیگری برای‌شان نداشت، یعنی تسلی خلاص شدن از دست امپراتوری، به احساسات ملی فرانسوی‌شان به شدت آسیب وارد کرده بود. واقع امر این است که، پس از مهاجرت تمامی اردوی طرفدار بناپارت و سرمایه‌داری از پاریس [به سوی ورسای]، حزب نظم حقیقی طبقه متوسط به شکل «ائتلاف برای جمهوری» بروز کرد و زیر پرچم کمون در آمد و بر ضد تقلب‌های عمده‌ی تی‌یر از کمون دفاع کرد. آیا حس حق‌شناسی این انبوه عظیم افراد طبقه متوسط خواهد توانست در آزمون کنونی همچنان تاب بیاورد؟ تنها زمان به این پرسش پاسخ خواهد داد.

کمون کاملاً حق داشت که به دهقانان می‌گفت: «تنها امید شما پیروزی ماست.» از بین همه دروغ‌هایی که منشاء‌شان در ورسای بود و میرزابنویس‌ها س عالی‌مقام سطری یک غاز بگیر اروپا به آنها دامن می‌زدند نفرت‌انگیزترین دروغ این بود که می‌گفتند دهاتی‌های جا خوش کرده در مجلس، نمایندگان واقعی دهقانان فرانسوی‌اند. حالا خودتان تصور کنید میزان عشق همین دهقانان را به افرادی که دهقانان مجبور

بودند بعد از ۱۸۱۵ خسارتی یک میلیاردی به آنان پردازند.^۱ از دید دهقانان فرانسوی، نفیس وجود یک زمیندار بزرگ تجاوز به پیروزی‌ها و حقوق به دست آورده وی در ۱۷۸۹ است. بورژوازی، در ۱۸۴۸، به هر قطعه زمین همین دهقان یک مالیات اضافی^۲ ۴۵ سانتیمی بسته بود؛ ولی این کار به نام انقلاب صورت گرفته بود؛ در حالی که اکنون همین بورژوازی دسیسه‌ای برای به راه انداختن جنگ داخلی می‌چیند تا بخش اعظم ۵ میلیارد خسارتی را که قرار است به پروسی‌ها پرداخت شود به دوش دهقانان بسیندازد. کمون، برعکس، در یکی از نخستین اعلامیه‌هایش، می‌گفت عاملان حقیقی این جنگ نیز می‌بایستی هزینه‌اش را پردازند. کمون در صدد بود دهقان را از تأدیبه مالیات خون معاف بدارد؛ می‌خواست برای دهقان حکومتی ارزان قیمت تأسیس کند؛ می‌خواست زالوهای فعلی، محضردار، وکیل مدافع، ممیز مالیاتی، و دیگر خون‌آشام‌های حقوقی، را تبدیل به مأموران ساده‌ای در خدمت مردم کند که مزدبگیر آبادی‌اند، توسط مردم آبادی برگزیده شوند و پاسخگوی اقدامات خود در مقابل همان مردم باشند. کمون می‌خواست دست ستمگر گاردهای جنگلبانی را از سر دهقانان کوتاه کند، ایضاً دست ستمگر ژاندارم و رئیس شهربانی محل را؛ کمون می‌خواست آموزش عمومی را به دست معلمان مدارس بسپرد و شاگردان را از شر تحمیق خرافاتی که کشیش‌ها در کله آن‌ها می‌کردند برهاند. و می‌دانیم که دهقان

۱. اشاره به خسارتی است که دهقانان، پس از سقوط ناپولئون بناپارت اول و بر سر کار آمدن دوباره خاندان بوربن مجبور شدند به اشرافیت زمیندار در مقابل اراضی‌ای که از آنان در جریان انقلاب کبیر فرانسه گرفته شده و به دهقانان داده شده بودند پردازند. اشرافیت زمیندار، از این راه، یک میلیارد به جیب زد که به «میلیارد غواری‌ها» معروف شد.
۲. اشاره به مالیاتی است که توسط حکومت موقت در ۱۸۴۸، بر مبنای ۴۸ سانتیم برای هر تکه زمین دهقانی بستند تا تخم نفاق میان دهقانان و کارگران پیاشند.

فرانسوی، هر چه باشد، اهل حساب و کتاب هم هست. همین آدم با همین اندازه از عقل معاش و آشنایی اش با حساب و کتاب به زودی در می یافت که حقوق کشیش ها، به جای آن که در لباس مالیات و عوارض از جیب دهقان تأمین شود، عاقلانه تر آن است که تأمین اش را به عهده عواطف مذهبی و روحانی خودانگیخته خود دهقانان بگذارند. این ها بود برخی از مزایای فوری حکومتِ کمون - و فقط همین حکومت - و چشم انداز تداوم آن برای دهقانان فرانسوی. بنابراین، تفصیل بیشتر در باب [راه حل های] مشکل های عینی و پیچیده تر و در عین حال حیاتی که تنها کمون می توانست و در ضمن ناگزیر بود به نفع دهقانان در نظر بگیرد، در این جا بی فایده است، مثل: قرض رهنی، که سنگینی بار آن بر قطعه زمین دهقانی، حکم کابوسی را برای دهقان داشت، یا وجود پرولتاریای روستایی که هر روز بر تعداد آن افزوده می شد و بیرون راندن اش از همین قطعه زمین که با سرعتی روزافزون شتاب می گرفت چرا که کشاورزی مدرن توسعه می یافت و رقابت نوع کشت سرمایه دارانه و صنعتی [برای دهقانانی که به شیوه های سنتی خود خو گرفته بودند] تحمل ناپذیر می گردید.

دهقانان فرانسوی به لوئی بناپارت به عنوان رئیس جمهور رأی داده بودند، ولی حزب نظم [یا این رئیس جمهور] امپراتوری دوم را آفرید. خواست های دهقان فرانسوی و نیازمندی های او از همان سال های ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰ معلوم بود؛ او در مقابل کلاتر حکومت، شهردار می خواست، در برابر کشیش حکومتی معلم مدرسه می خواست، و می خواست به جای ژاندارم شخص خودش تصمیم گیرنده و مجری نیات خویش باشد. همه قوانینی که حزب نظم در ماه های ژانویه و فوریه ۱۸۵۰ از تصویب گذراند اقدام هایی آشکار برای تهیه مقدمات سرکوب

دهقانان بود. دهقان طرفدار بناپارت بود زیرا انقلاب کبیر، با همه مزایایی که وی از آن بهره‌مند شده بود، از نظر او، در شخص ناپولئون خلاصه می‌شد. این توهم، که به سرعت در امپراتوری دوم زدوده شد (چرا که این امپراتوری ماهیت‌اش ضد «دهاتی» بود)، این پیشداوری بازمانده از گذشته چه‌گونه می‌توانست در برابر ندای کمون، در برابر احساس زنده دهقان از منافع خویش و فشارهای روزافزونی که بر وی وارد می‌آمد، تاب بیاورد؟

دهاتی‌ها^۱ خوب می‌دانستند که سه ماه رفت و آمد میان پاریس دستخوش انقلاب کمون و ولایات (به راستی این مهمترین ترس‌شان بود) کافی است تا دهقانان سر به شورش بردارند؛ و آن همه شتاب سرشار از نگرانی‌شان برای ایجاد یک کمربند امنیتی در اطراف پاریس از همین جا سرچشمه می‌گرفت؛ در پاریس گویی نوعی طاعون گاوی پیدا شده بود که آنان می‌خواستند جلوی انتشارش را بگیرند.

باری، اگر، بنا بر آنچه گذشت، کمون را نماینده حقیقی همه عناصر سالم جامعه فرانسوی، و در نتیجه، در حکم حکومت ملی حقیقی، بدانیم، [این نکته را هم باید اضافه کرد که] همین کمون، در عین حال حکومتی کارگری، و از این بابت، یعنی از لحاظ نمایندگی کردن قهرمانانه منافع کار و کوشش برای رهایی آن، حکومتی اترناسیونالیستی به معنای کامل کلمه بود. کمون، در زیر نظارت ارتش پروس که دو ایالت فرانسوی را به آلمان ملحق کرده بود، کارگران سراسر جهان را به کارگران فرانسوی می‌پیوست.

امپراتوری دوم، جمعه بازار طراری جهانوطنان بود که طی آن شیادان

۱. منظور روستاییان نیست، بلکه مراد نمایندگان مجلس ورسای معروف به «دهاتی‌ها»ست. م

همه کشورها به ندای آن پاسخ مثبت داده و هجوم آورده بودند تا در معركة عیش و نوش و بزن و بکوب و ریخت و پاش و غارتگری مردم فرانسه سرشان بی کلاه نماند. در این میان، دست راست تی‌یر، موجود رذل پلیدی به نام گانسکو (Gansco)، و دست چپ او، جاسوس روسی، مارکوفسکی (Markovski) است. کمون نیز حضور همه اتباع بیگانه را در صفوف خود، برای کسب افتخار مردن در راه آرمانی جاودانه، پذیرفته است. بورژوازی، در میان دو جنگ، یک جنگ خارجی که به علت خیانت خویش در آن باخته، و یک جنگ داخلی، که زائیده دسیسه چینی‌هایش با اشغالگر خارجی است، مهلتی یافته بود تا با ترتیب دادن حمله و هجوم‌های پلیسی برای به اصطلاح به دام انداختن آلمانی‌های مقیم فرانسه، نمایشی از میهن‌پرستی خویش به راه بیندازد. در حالی که، [در همان زمان،] کمون یک کارگر آلمانی را به وزارت کار خویش بر می‌گماشت، تی‌یر، بورژوازی، امپراتوری دوم، دست به دست هم داده بودند تا دائم کلاه بر سر لهستان بگذارند و با برپا کردن هیاهوی بسیار در باب احساس همدردی خود فریب‌اش بدهند، ضمن این که سرگرم تسلیم کردن‌اش به چنگال روسیه بودند، روسیه‌ای که آنان را مأمور اجرای مقاصد پلید خویش کرده بود. کمون، این افتخار را به فرزندان قهرمان لهستان بخشید که جمعی از آنان را در صفوف مدافعان پاریس [در مقابل حملات سپاهیان پروس و ورسای] قرار داد. و برای آن که آغاز عصر نوینی در تاریخ بشریت را که خود کمون بدان آگاهی داشت، هر چه باشکوه‌تر گرامی بدارد، در برابر چشمان پروس‌های فاتح، از یک سو، و ارتش بناپارتنی زیر فرمان سرداران بناپارتنی از سوی دیگر، ستون میدان واندوم (Vendôme)، این یادگار غول‌آسای افتخارات جنگجویانه [گذشته] را، برانداخت.

اقدام اجتماعی بزرگ کمون، نفی وجود و عمل او بود. اقدام‌های خاصی که از کمون سر زد چیزی جز بیانگر گرایش کلی نوع حکومت مردم بر مردم نبود. مثل الغاء کار شبانه شاگرد نانوایان؛ ممنوع کردن رسم جاری در نزد کارفرمایان که به بهانه‌های متعدد حقوق کارگران خود را به عنوان جریمه کسر می‌کردند، کمون برای کسانی که با سرپیچی کردن از فرمان او همچنان به این رسم ناپسندیده ادامه می‌دادند جریمه در نظر گرفته بود، چرا که با آن شیوه عمل، کارفرما در واقع نقش‌های سه‌گانه قانونگذار، قاضی و مأمور اجرا را در وجود خودش جمع می‌کرد و علاوه بر همه این‌ها پول‌هایی را هم که از حقوق کارگر کسر کرده بود به جیب خودش می‌ریخت. یک اقدام دیگر کمون از این نوع این بود که کلیه کارگاه‌ها و کارخانه‌های تعطیل شده را، اعم از آن که سرمایه‌دارانش از بین رفته یا به طور موقت مایل به تعلیق فعالیت خود بوده‌اند، با در نظر گرفتن وجهی برای جبران خسارت، در اختیار انجمن‌های کارگری قرار می‌داد.

اقدام‌های مالی کمون، که از لحاظ باریک‌بینی و تعادل اندیشی‌شان، بسیار در خور توجه بودند از زمره اقدام‌هایی بودند که فقط می‌توانستند با وضعیت شهر در حال محاصره‌ای مثل پاریس مناسب باشند. با توجه به دزدی‌های پر هزینه‌ای که به ضرر پاریس توسط شرکت‌های بزرگ مالی و کارفرمایان مأمور انجام دادن کارهای عمومی در نظام [شهرسازی] هوسمان (Haussmann) انجام گرفته بود کمون خیلی بیش از آن چه لوئی ناپولئون در مصادره اموال خاندان سلطنتی اورلئان‌ها انجام داده بود حق داشت اموال این شرکت‌ها و کارفرمایان را مصادره کند. افراد خاندان هوهنزولرن (Hohenzollern) و خانواده‌های ثروتمند انگلیسی که، یکی پس از دیگری، بخشی از اموال خود را از غارت ثروت‌های کلیساها به

دست آورده‌اند، البته، آبرویشان به دست کمون ریخته شد چرا که [در مقایسه با غارتگری‌های آنان]، کمون از کل اقدامات‌اش در راه پیش‌برد فرقی کردن امور فقط ۸۰۰۰ فرانک نصیب‌اش شد.

در حالی که حکومت ورسای، به محض اندکی جان گرفتن، از کاربرد خشونت‌بارترین وسائل بر ضد کمون خودداری نمی‌کرد؛ در حالی که آزادی رفت و آمد مردم را در فرانسه تا آنجا از بین می‌برد که حتی نمایندگان شهرهای بزرگ امکان‌گرد هم آمدن را نداشتند؛ در حالی که خود ورسای و مابقی فرانسه را زیر نظارت یک نظام جاسوسی قرار می‌داد که از حد جاسوسی معمولی در امپراتوری دوم نیز فراتر می‌رفت؛ در حالی که دستور می‌داد تا ژاندارم‌هایش که به ماموران تفتیش عقاید تبدیل شده بودند همه روزنامه‌های چاپ شده در پاریس را بسوزانند و هر نوع نامه یا بسته پستی رسیده از پاریس یا به مقصد پاریس را بکشایند؛ در حالی که حتی هرگونه اقدامی در جهت گفتن کلمه‌ای به نفع پاریس در مجلس چنان در های و هوی نمایندگان مخالف پوشیده می‌ماند و به جایی نمی‌رسید که نظیرش را حتی در مجلس هیچ جا دیده نشده‌ای مانند مجلس ۱۸۱۶ هم نمی‌توان دید؛ با توجه به شیوه اداره خون‌ریزانه جنگ توسط ورسای‌نشینان خارج از پاریس و کوشش‌های آنان در ترویج فساد و توطئه در پاریس، آیا کمون با رعایت همه ظواهر و شئون لیبرالیستی، آن هم چنانکه گویی جنگی در کار نیست، به اعتمادی که مردم به وی نشان داده بودند خیانت نکرده بود؟ با توجه به این که حکومت کمون همان قدر فرصت برای حذف روزنامه‌های حزب نظم در پاریس داشت که ورسای‌نشینان در حذف روزنامه‌های کمون در ورسای داشتند و بدان عمل هم کردند، آیا می‌توان گفت که ماهیت حکومت کمون با ماهیت حکومت آقای تی‌یر فرقی نداشت؟

البته برای دهاتی‌های مجلس بسیار عصبانی‌کننده بود که درست در همان لحظه‌ای که آنان بازگشت به سوی کلیسا را به عنوان یگانه وسیله نجات فرانسه اعلام می‌داشتند، کمون کافر^۱ اسراری از زیرزمین‌های صومعه پیکپوس (Picpus) و کلیسای سن لوران (Saint-Laurent) برملا سازد که تا آن زمان به گوش کسی نخورده بود.^۲ و چه ریشخندی برای آقای تی‌یر از این بالاتر که درست در حالی که او بارانی از نشان‌های صلیب جنگی بر سر ژنرال‌های بناپارتنی می‌بارانید و آنان را به خاطر هنری که در شکست‌های پی‌پی، در امضاء قراردادهای تسلیم و روشن کردن سیگارهای ویلهلم شوهه (Wilhelmshöhe) [با امرای ارتش فاتح]، از خود نشان داده بودند مورد تفقد قرار می‌داد، کمون به محض کمترین سوءظنی در باب سهل‌انگاری و غفلت از انجام وظیفه همین ژنرال‌ها، در زدن و بازداشت کردن‌شان لحظه‌ای سستی نمی‌کرد. آیا این موضوع که کمون یکی از اعضاء خود را، که با نامی مستعار قاطی صفوف‌اش شده بود در حالی که سابقه چند روز زندانی شدن در لیون (Lyon)، آن هم به خاطر فقط ورشکستگی و نه چیزی دیگر، داشت از خود راند و دستور توقیف‌اش را صادر کرد، تفی نبود که عالم و آشکار به صورت جاعل شیادی چون ژول فاور انداخته می‌شد، شیادی که همچنان وزیر خارجه فرانسه است، همچنان سرگرم فروختن فرانسه به بیسمارک و دیکته کردن

۱. the infidel Commun که در ترجمه فرانسوی به la méchante Commune برگردانده

شده است. م

۲. در کلیسای سن لوران اسکلت‌های زنانی کشف شد که کشبشان به آنان تجاوز کرده و سپس زنده زنده در سردابه‌های کلیسا دفن‌شان کرده بودند. در صومعه پیکپوس زنانی را به عنوان دیوانه نگاهداری می‌کردند که آنان نیز به همان سرنوشت زنان کلیسای سن لوران دچار شده بودند.

فرمان‌های او در باب [دائر کردن] این نمونه از حکومت^۱ در بلژیک است؟ البته، کمون ادعای معصومیت و اشتباه نکردن، که همه حکومت‌های نوع قدیم بدون استثناء مدعی‌اش هستند، نداشت. کمون همه کرده‌ها و گفته‌هایش را منتشر می‌کرد و مردم را در جریان همه نواقص‌اش قرار می‌داد.

در هر انقلابی، پیش می‌آید که در کنار نمایندگان حقیقی، جماعتی از قماش به کلی دیگر نیز برای خود جایی باز می‌کنند؛ برخی از آنان بازمانده‌های انقلاب‌های گذشته‌اند که هنوز به کیش آن‌ها وفادارند: این گروه، از حرکات فعلی سر در نمی‌آورند، اما به دلیل شرافت و شجاعتی که مردم در آنان سراغ دارند، یا فقط به خاطر ارزش و اهمیت سنت‌های جاری، هنوز در بین مردم نفوذی دارند؛ گروهی دیگر شعار سردهندگان ساده‌ای پیش نیستند که چون تعدادی حرف‌های قالبی و شعارگونه بر ضد حکام روز مثل دانه‌های تسبیح، طی سال‌های سال، یکی پس از دیگری ورد زبان‌شان بوده برای خودشان سابقه‌ای به عنوان انقلابیان دست اول درست کرده‌اند. حتی پس از ۱۸ مارس نیز شاهد پیدا شدن سر و کله تعدادی از این دست آدم‌ها بودیم و در مواردی نیز همین گونه افراد موفق شدند نقش‌های دست اولی هم بازی کنند. اینان، در حدی که قدرت در دست‌شان نبود، مزاحم عمل واقعی طبقه کارگر شدند، همان طور که در گذشته نیز نگذاشته‌اند هیچ انقلابی به طور کامل به ثمر برسد. وجود این

۱. اصل جمله در متن اصلی انگلیسی چنین است. نمی‌دانیم آیا درست ترجمه کرده‌ایم یا نه:

still dictating his orders to that paragon government of Belgium.

این جمله در ترجمه فرانسوی به شکل زیر ترجمه شده است:

et dictant toujours ses ordres à la Belgique, ce modele de gouvernement.

گونه افراد نوعی شرّ اجتناب‌ناپذیر است؛ زمان لازم است تا مردم از شرّ این‌ها خلاص شوند؛ و درست همین عامل زمان بود که از کمون دریغ ورزیده شد.

به راستی هم که تغییرات انجام شده توسط کمون در پاریس معجزه‌آسا بود. گویی کمترین نشانی از آن پاریس هرزه‌دوره امپراتوری به چشم نمی‌خورد. این پاریس دیگر میعادگاه زمینداران بریتانیایی، مالکان ایرلندی هرگز شبی در ایرلند به سر نبرده، برده‌فروشان سابق و معامله‌چی‌های آمریکا، مالکان سابق رعایای وابسته به زمین روسی و نجبای ارادلاش، نبود. دیگر جسدی در سردخانه دیده نمی‌شد، شنیده نمی‌شد که در و پنجره خانه کسی را شبانه شکسته باشند، خلاصه، از دزدی دیگر خبری نبود؛ در واقع، برای نخستین بار از ایام فوریه ۱۸۴۸ به بعد، کوچه‌های پاریس امن شده بودند، بی آن که هیچ نوع پاسبانی در کوچه‌ها باشد. یکی از اعضاء کمون می‌گفت: «دیگر کسی از آدمکشی، دزدی، یا تهاجم به دیگری چیزی نمی‌شنود؛ به راستی مثل این است که از روزی که پلیس و دم و دستگاه‌اش از پاریس به ورسای منتقل شده همه آن‌هایی را که وجودشان به طور معمول با وجود خود او ملازمه داشت^۱ همراه خودش از پاریس برده است». نشمه‌ها رد پای پناه‌های قدیمی‌شان - یکه‌گریزهای^۲ محافظ خانواده، مذهب و، از همه بالاتر، مالکیت - را خیلی زود پیدا کردند و دنبال‌شان راه افتادند. به جای آن‌ها، سر و کله زنان

۱. «همه آن‌هایی را که وجودشان به‌طور معمول با وجود خود او ملازمه داشت» در برابر "all its conservative friends" گذاشته‌ایم. در ترجمه فرانسوی برای همین منظور از تعبیر "Toute sa clientèle conservatrice" استفاده شده است. م
۲. «یکه‌گریز» را به جای تعبیر "absconding-men" که در ترجمه فرانسوی به "francs-fileurs" برگردانده‌اند گذاشته‌ایم. م

حقیقی پاریس، زنانی قهرمان، نجیب و فداکار مثل زنان دوران‌های قدیم، دوباره در کوچه‌ها و خیابان‌ها پیدا شد. پاریسی شد که کار می‌کرد، می‌اندیشید، می‌جنگید، خون می‌داد، و در تلاش‌اش برای پروراندن نطفهٔ جامعه‌ای نوین، اعتنایی به آدمخوارهایی که دم دروازه‌هایش به کمین نشسته بودند نداشت، پاریسی مشعشع از شوقی ابتکار تاریخی خوش!

در برابر این جهان نوین در پاریس، بد نیست نگاهی به جهان کهن در ورسای بیندازیم. - مجمعی مرکب از خون‌آشام‌های همهٔ نظام‌های مرحوم - از لژیتمیست گرفته تا اورلث‌آنیست، که همچنان آزمند چریدن روی جسد ملت‌اند. - با زائده‌ای به نام جمهوری خواهان پیش از توفان نوح که حضور آنان در مجلس تضمینی است برای جلوگیری از عصیان برده‌فروشان، که برای تأمین بقاء جمهوری پارلمانی‌شان همه به مجسمه بی‌کفایتی خرفتی که در رأس حکومت نشانده‌اند می‌چسبند، و با تجمع در ژو دوپوم^۱، به عنوان تکرار شبحی از گذشته، ادای ۱۷۸۹ را در می‌آورند. خلاصه، چنین مجلسی بود که، به عنوان نمایندهٔ همهٔ چیزهای مرده در فرانسه، به تنهایی وظیفه داشت تا کاری کند که شمشیرهای ژنرال‌های لوئی بناپارتی دوباره جانی بگیرند. پاریس سرآپا حقیقت، ورسای به کلی دروغ، و آن هم دروغی که از دهان‌تی‌یر در می‌آمد!

تی‌یر، در برابر یک هیأت نمایندگی از شهرداران سن - ا - اوآز (Seine-et-Oise) می‌گوید: «می‌توانید روی حرف من حساب کنید، من هرگز خلاف آنچه گفته‌ام عمل نکرده‌ام.» او، خطاب به خود مجلس، می‌گوید: «این مجلس آزادانه‌ترین و لیبرال‌ترین مجلسی است که تاکنون وجود داشته است!» به نظامیان رنگارنگ‌اش می‌گوید: «همهٔ جهان با

۱. Jeu de Pomme، زمین بازی تنیس که مجلس ملی در ۱۷۸۹ در آن جا مراسم سوگند به جا آورد و متمهد شد پیش از تهیه پیش‌نویس قانون اساسی رأی به انحلال خود ندهد.

دیدنی سرشار از ستایش به شما می‌نگرند و شما زیباترین ارتشی هستید که فرانسه تاکنون به خود دیده است»؛ خطاب به ولایات قول می‌دهد که «پاریس را بمباران نخواهد کرد، و این حرف‌ها افسانه است. اگر صدای چند تیر توپ به گوش برسد، فکر نکنید از سوی ارتشیان مستقر در ورسای است، نه، کار بعضی از این شورشی‌هاست که می‌خواهند به مردم بفهاندند که دارند مبارزه می‌کنند در حالی که هیچ‌کس حتی قیافه‌شان را هم ندیده است.» او همچنین خطاب به ولایات می‌گوید که «توپخانه ورسای، پاریس را نمی‌کوبد، گاهی چند تا تیر به سویش می‌اندازد». به سراسقف پاریس می‌گوید که سر و صدای اعدام‌ها و انتقامجویی‌های منسوب به سپاهیان ورسای به کلی بی‌پایه است، در حالی که خطاب به پاریسی‌ها می‌گوید که او «فقط می‌خواهد پاریس را از شر جبارانی که بر وی ستم روا می‌دارند خلاص کند و اضافه می‌کند که در واقع «پاریس زیر سلطه کمون جز یک مشت جنایتکار چیز دیگری نیست».

پاریس مورد نظر آقای تی‌یر پاریس «انبوه خلق بی‌سروپا» نبود، بلکه پاریس خیالی، پاریس یکه‌گريزها، پاریس ولگردهای مذکر و مونث بولوارها، پاریس ثروتمند، سرمایه‌دار، زرین، تن‌آسایی بود که حالا داشت با انبوه پادوها، کلاه‌بردارها، خانه به دوش‌های ادبی و نشمه‌هایش، ورسای، سن دنیس، روی (Rueil) و سن ژرمن (Saint-Germain) را پر می‌کرد؛ پاریسی بود که جنگ داخلی برای وی سرگرمی مطلوبی به شمار می‌رفت، پاریسی که میدان نبرد را از توی دوربین‌هایش تماشا می‌کرد، و نشسته بود تعداد گلوله‌های توپی را که صدای‌شان را می‌شنید می‌شمرد و مرتب به شرف خودش و شرف روسپیان‌اش سوگند می‌خورد که آن چه می‌بیند تماشایی‌تر از آن چیزی است که هرگز در دروازه سن مارتن (Porte-Saint-Martin) به نمایش در آمده است. مردانی که از پا در

می آمدند به واقع مرده بودند؛ فریاد مجروحان هم حقیقی بود، و خلاصه، همه این ها به شدت تاریخی بود دیگر! این است پاریس مورد نظر آقای تییر، همچنان که کویلانس (Coblence) دوره مهاجرت آقای دوکالون^۱ (de Calonne) از نظر او در حکم فرانسه بود.

IV

نخستین اقدام توطئه آمیز برده فروش ها برای از پا در آوردن پاریس، تشویق پروسی ها به اشغال این شهر بود؛ اما با امتناعی که بیسمارک در این مورد از خود نشان داد تیرشان به سنگ خورد. اقدام دوم شان، یعنی اقدام ۱۸ مارس، به هزیمت ارتش و فرار حکومت به ورسای انجامید که در نتیجه آن کل دستگاه اداری ناگزیر شد دنبال حکومت راه بیفتد. تییر، در این زمان، با تشبّه به انجام مذاکره با پاریس، در واقع فرصت لازم را به دست آورد که خودش را برای جنگ با پارسیان آماده کند. برای این کار ارتشی لازم بود که می بایستی فراهم اش کرد. چون بقایای هنگ های برگشته از جبهه از لحاظ تعداد نفر کم توان بودند و اطمینان زیادی به آنها نبود. ندهای عاجزانه و مصرانه تییر به شهرستان ها، که از آنها می خواست به کمک ورسای بشتابند و در این زمینه از گاردهای ملی و داوطلبان خود استفاده کنند فقط با امتناع مردم شهرستان ها رو به رو شد و به جایی نرسید. در این میان، تنها برتانی (Bretagne) بود که مشتکی از یاغیان

۱. دوکالون (De Calonne) ممیز کل (نوعی نخست وزیر) فرانسه در آستانه انقلاب ۱۷۸۹ بود [مثن انگلیسی].

ضدانقلابی را که زیر پرچم سفید می‌جنگیدند و هر کدام‌شان نیز نقش یک قلب مسیح را روی پارچه سفیدی به سینه‌اش چسبانده بود، و نعره‌های جنگی‌شان نیز زنده باد شاه بود برای کمک به تی‌یر فرستاد. تی‌یر دید چاره‌ای ندارد جز این که دار و دسته نظامی رنگ و وارنگی متشکل از ملاحان، تفنگداران دریایی، سربازهای مستعمراتی وابسته به مقامات روحانی، ژاندارم‌های والانتن و سرپاسبان‌های شهری و خبرچین‌های پی‌یتری^۱ را با شتاب تمام سرهم‌بندی کند. با همه این‌ها، اگر مرخص کردن سربازان زندانی فرانسوی از سوی بیسمارک، که تک و درست به اندازه‌ای که برای گرم نگهداشتن کوره جنگ داخلی و گوش به فرمانِ پروس نگهداشتن حکومت و رسای لازم بود به دستور وی مرخص می‌شدند نبود همین دار و دسته هم به نحو تمسخرآمیزی برای هر کار نظامی ناتوان بود. در طول جنگ نیز، پلیس و رسای مجبور شد مراقب ارتش‌کذایی باشد، در حالی که ژاندارم‌ها ناگزیر بودند برای تعلیم افراد آن دست به کار شوند و، در نتیجه، در همه ایستگاه‌های خطرناک نظامی خودشان جلو بیفتند. دژهایی که سقوط می‌کردند به نیروی نظامی نبود، به ضرب پول بود. قهرمانی جنگجویان هم‌پیمان پاریس، تی‌یر را قانع کرد که مقاومت پاریس را فقط به کمک نبوغ نظامی خودش و سرنیزه‌هایی که در اختیار وی بودند نمی‌تواند درهم بشکند.

در این میان، مناسبات تی‌یر با استان‌ها نیز روز به روز بدتر می‌شد. از هیچ جا هیچ بیانیه یا نامه‌ای خطاب به تی‌یر و دهاتی‌های وی و در دفاع از آن‌ها نمی‌رسید. کاملاً به عکس... هیات‌های نمایندگی و بیان‌نامه‌هایی خطاب به آنان یکی پس از دیگری از هر سو فرا می‌رسید که، بالحنی که

همه چیز در آن بود جز رعایت احترام، تقاضای آشتی با پاریس را بر پایهٔ بازشناسی صریح جمهوری و تأیید آزادی‌های مربوط به استقلال عمل شهرها و آبادی‌ها و انحلال مجلس، که مدت نمایندگی‌اش به سر آمده بود، داشتند. تعداد این گونه درخواست‌ها به حدی بود که دوفور، وزیر دادگستری تی‌یر، در بخشنامهٔ ۲۳ آوریل‌اش به دادستان‌ها، به آنان القاء می‌کرد که از این پس ذکر «کلمه آشتی» در حکم جنایت است و باید به همین عنوان با آن رفتار شود. با این همه، تی‌یر که از پیشرفت مبارزه‌اش داشت ناامید می‌شد تصمیم گرفت تاکتیک عوض کند. او دستور داد که انتخابات شهرداری‌ها در سراسر کشور در ۳۰ آوریل، بر پایهٔ قانون شهری تازه‌ای که خود او به مجلس ملی دیکته کرده بود، صورت گیرد. تی‌یر، به مدد توطئه‌های روسای شهربانی و به ضرب و زور رعب‌افکنی‌های ماموران پلیس‌اش انتظار داشت که رای مردم شهرستان‌ها را دوباره به دست بیاورد و مجلس با استفاده از آن، به قدرت اخلاقی لازم که هیچ‌گاه از آن برخوردار نبوده است برسد و در نتیجه نیروی مادی لازم برای فتح پاریس را در اختیار وی بگذارد.

تی‌یر ترتیبی داده بود که، علاوه بر جنگ یاغیان‌اش بر ضد پاریسیان، که در خبرنامه‌هایش با شور و شوق تمام از آن سخن می‌گفت، و اقدامات وزرایش برای دوباره برگرداندن تمامی فرانسه زیر یوغ وحشت، از همان آغاز، نوعی نمایش خنده‌آور آشتی را هم از نظر دور ندارد، نمایشی که می‌بایست به بسیاری از مقاصد او کمک کند. از جمله این مقاصد فریب دادن [افکار عمومی] شهرستان‌ها، جلب خاطر عناصر بورژوازی پاریس و، از همه مهمتر، دادن فرصتی به جمهوریخواهان معلوم‌الحال مجلس که خیانت‌شان نسبت به پاریس را زیر پوشش اعتماد و ایمان به تی‌یر بپوشانند، بود. روز ۲۱ مارس، تی‌یر، در حالی که دست‌اش از لحاظ